



باسید محمد کاظم افرندنیا
بازیگر قدیمی سینما، تئاتر و تلویزیون

به بهانه‌ی پخش فیلم کانی مانگا ساخته‌ی
زننده‌یاد سیف‌الله داد از تلویزیون

مردی در آینه

همه‌ی این‌ها در شناسنامه‌اش درج شده است: «سید محمد کاظم افرندنیای طباطبایی نایینی نوکی آبادی». طومار دلخوری‌هایش بسیار بلند بود؛ دلخوری از وجود باندهای به اصطلاح مافیایی در سینما، رواج روابط و مناسبات غیر حرفه‌یی در آن به جای حاکمیت ضوابط و معیارهای حرفه‌یی و هنری، فراموش شدن هنرمندان پیشکسوت و بی‌توجهی به آنان و گله از روزگاری که به سختی آن را می‌گذراند. برانگیزه شده بود، اما نجیبانه و از سر درد، برخلاف همه‌ی نقش‌های منفی‌اش، او را جوری دیگر دیدیم: یک آدم خاکی، ساده و بسیار مهربان و محزون اما بذله‌گو و به‌دور از رفتارهای نامناسب معمول این روزها. اکنون برف پیری بر سر و رویش نشسته است ولی هم‌چنان صدایی رسا برای گفتن دردهایش دارد هرچند که حسرتی بزرگ در چشمانش دیده می‌شود. می‌گوید که با فیلم «عاصی» به کارگردانی «سعید مطلبی» وارد سینما شده است. در سال ۱۳۵۰ در مجموعه‌ی تلویزیونی «دلبران تنگستان» به کارگردانی «همایون شهنواز» در نقش «غلام‌علی بندرلیقی» بازی کرد. افرندنیا بازیگر ثابت نقش‌های منفی سال‌های قبل از انقلاب شد. او بازی در تئاتر را به صورت جدی از سال ۱۳۵۱ آغاز کرد. «ناچورها، سکوت بزرگ، فراشیاشی، سرنوشت‌سازان، غارتگران، پلنگ در شب، بی‌نشان، کوچ و تپه ۳۰۳» از جمله فیلم‌هایی هستند که افرندنیا در سینمای قبل از انقلاب بازی کرد. او در سینمای بعد از انقلاب پرکارتر شد و حدود سی و هفت فیلم تا سال ۱۳۷۴ بازی کرد؛ از «فریاد» تا «تورور، عصیانگران، سفیر، بازرس ویژه، مزدوران، کمینگاه، پیراک، کفش‌های میرزا نوروز، پایگاه جهنمی، سردار جنگل، تفنگ شکسته، جدال، جدال در تاسوکی، شیخ کژدم، خبرچین، کانی مانگا، آخرین مهلت، عملیات کرکوک، مردی در آینه، ضربتی توفان، مروارید سیاه، رقص مرگ، عیاران، فرار از جهنم، گارد ویژه، تنگنا» و... افرندنیا که از سال ۱۳۵۲ فعالیت تلویزیونی‌اش را به صورتی جدی شروع کرده بود در مجموعه‌های تلویزیونی زیادی هم در بعد از انقلاب به ایفای نقش پرداخت؛ مجموعه‌های تلویزیونی «میرزا کوچک خان» و «خاله سارا» - در نقش صفر زالو - از جمله این مجموعه‌ها هستند. آخرین تجربه‌ی سینمایی او بازی در فیلم «سگ کنسی» - بهرام بیضایی - بود. پای صحبت‌ها و درد دل‌هایش نشستیم و این هم گوشه‌یی از یک سینه سختی که دارد.

مختار شگری پور

دغدغه‌ی بازیگری در شما از کجا شروع شد و چگونه ادامه یافت؟

هفت یا هشت‌ساله بودم که در یک نمایش حرفه‌یی تاریخی بازی کردم؛ بدین گونه که آقایی به نام حسین حشمتی به یک بازیگر خردسال احتیاج داشت و مرا به خاطر استعدادی که دیگران از آن خبر داشتند، انتخاب کرد. در آن نمایش بازی کردم و مورد تشویق بسیاری قرار گرفتم و همین تشویق‌ها باعث رشد علاقه‌ی من به بازیگری شد، به طوری که با بچه‌های محله‌مان جمع می‌شدیم و یک سن درست کرده و نمایش روی آن اجرا می‌کردیم. بلیت یک قران و ده شاهی هم می‌فروختیم. از همان موقع به نمایش‌های هنری علاقه داشتم نه این که بازیگران با ادا و اطوار بیابند تماشاگر را بخنداند. به همین منوال به کارم ادامه دادم و در کنار آن در هنرستان هنرهای زیبای اصفهان هم در رشته‌ی نقاشی تحصیل کردم. دیپلم هنرستان را که گرفتم به سربازی رفتم. بعد از

بعدها در مقابل مرحوم محمدعلی فردین در نقشی بازی کردم که بسیار مورد توجه مرحوم ایرج صادق‌پور واقع شد و بدین ترتیب بود که نقش‌های بسیاری در سینما به من پیشنهاد شد و من هم بازی کردم.

هم‌زمان با سینما، به کار در تئاتر هم ادامه می‌دادید؟
بله، اما بعدها به خاطر مخالفتی که با یکی از آقایان داشتم از اداره‌ی تئاتر بیرون آمدم. در تئاتر بارید، نمایشی به نویسندگی و کارگردانی خودم با عنوان مردی به نام روزگار را روی صحنه بردم؛ نمایشی که برخلاف نمایش‌های آن زمان، از رنج و درد مردم می‌گفت و لبخندی بر لبان تماشاگر نیاورد! آن موقع با گریه، نقش یک آدم پنجاه‌ساله را بازی می‌کردم ولی در پنجاه و پنج‌سالگی دیگر احتیاجی به آن گریه نداشتم و آن نمایش را بازی کردم. به هر حال این کار را با بازی در فیلم‌ها، نمایش‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی متعددی تا زمان وقوع انقلاب ادامه دادم. بعد از انقلاب هم فیلم‌ها،

سرسازی می‌خواستیم وارد دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک شوم ولی متأسفانه به دلایلی نشد. در سال ۱۳۴۶ به تهران آمدم و با گروه هنری علی محزون شروع به کار کردم. مرحوم عباس مصدق و استاد نوید هم در آن گروه کار می‌کردند. در نمایشی از این گروه در نقش یک افسر انگلیسی بازی می‌کردم که یکی از دوستان آمد و به من پیشنهاد بازی در همان نقش را در یک فیلم داد. نام فیلم، عاصی و کارگردانش سعید مطلبی بود. با اولین پلانی که از من گرفتند مورد تشویق بسیار قرار گرفتم و همان تشویق باعث پدختی‌ام شد، زیرا این کار را به عنوان حرفه‌ام انتخاب کردم و به همین خاطر امروز هم به جوانانی که وارد این کار شده و یا می‌شوند، می‌گویم که باید خیلی مواظب باشند که این کار حرفه‌شان نشود؛ باید من و امثال من را ببینند که اکنون با بدترین وضع زندگی می‌کنیم، زیرا همیشه با خلوص نیت و با آبرو کار کرده‌ایم. امروز صدایمان در خودمان حبس شده است.



قبول می‌کنه یا نه»، گفتم: مگه تو کارگردان نیستی؟» در جوابم گفت: «آخه فلان خانوم که در فیلم من بازی می‌کنه گفته که اگه فلان آقا در فیلم بازی نکنه، بازی نمی‌کنم. چرا باید این‌گونه باشد که چون فلان خانم خواستش این است دیگر من بازی نکنم؟! این یک درد است. به نظر من مسئولان باید دست کم نیم‌خیزی بردارند و بیدار شوند، وگرنه سینما را تعطیل کنند تا دیگر به ما هم انگ بی‌عرضه بودن نزنند. باور کنید می‌خواستم بروم کنار خیابان شلغم‌فروشی کنم؛ چغندر بفروشم، ولی چون خانواده‌ام مرا تهدید کردند نرفتم.

یعنی در حال حاضر هیچ حرفه و شغل دیگری جز بازیگری ندارید؟

خیر، حرفه‌ی من این است و دیگر به سراغ کار دیگری نرفتم‌ام و این یکی از اشتباهات بزرگ من بوده است. شما در فیلم *سگ کشی بهرام بیضایی* بازی کردید؛ کمی هم از تجربه‌ی کار با بیضایی بگوئید.

استاد بیضایی آدم ستایش‌برانگیزی است؛ کارش هم همین‌طور، به همین دلیل در تمام سی - چهل سالی که کار کرده‌ام آرزویم این بود که جلوی دوربین ایشان بروم. روزی هم که مرا خواستند، سریع به دفترشان رفتم تا مبادا این فرصت از من گرفته شود و بلافاصله قرارداد را به صورت سفید امضا کردم. خوشبختانه دو روز سر کارش رفتم. روز اول که سر صحنه رفتم، این ترس را داشتم که چگونه جلوی دوربین بیضایی بروم. در همان حین استاد بیضایی از جلوی من رد شد و با اسم کوچک صدایش کردم و گفتم، دوست دارم قبل از این که جلوی دوربین بروم با شما یک رابطه‌ی برقرار کنم، چون تا آن موقع با او برخوردی نداشتم. باور کنید دستش را در دستم انداخت و یک چرخه در صحنه فیلمبرداری زدیم و سپس با اطمینان جلوی دوربین رفتم. فکر نمی‌کنم که در تمام عمرم این چنین راحت بازی کرده باشم. من ایشان را ستایش می‌کنم و به حق قابل ستایش هم هست.

صحبت دیگری دارید؟

خیلی حرف دارم ولی این اندازه هم که گفتم، مشت نمونه خروار است. موفق باشید ■

تجارت است، از این سینما کوتاه گردد. اگر این کارها صورت پذیرد سینمای ما به همان دوران اولیه‌ی بعد از انقلاب باز خواهد گشت.

البته انتقادات بسیاری هم به سینمای آن سال‌ها وارد است.

بله، انتقاداتی هست. البته دست کارگردان‌ها هم بسته بود؛ زمانی که می‌رفتم فیلم بازی کنیم یک دفتر صدفرمان بر سر صحنه می‌آمد و به همین خاطر کارگردان دیگر نمی‌دانست که چه کار کند، کجا را باید حذف کند و کجا را ببندد. حالا که این محدودیت‌ها برداشته شده، مسایل دیگری پیش آمده است که گفتم. شما به عنوان یک بازیگر قدیمی به خانه‌ی سینما مراجعه نکرده‌اید تا شاید برای رفع مشکلاتتان اقدامی صورت گیرد؛ به نظر شما این قبیل مشکلات از طریق این تشکلهای نمی‌تواند کاسته یا رفع گردد؟

مدتها عضو خانه‌ی سینما بودم، ولی نه تنها برای ما کاری نمی‌کردند بلکه باعث کم‌کاری ما هم می‌شدند؛ بدین گونه که عده‌ی همیشه آن‌جا بودند و به محض این که تهیه‌کننده‌ی یا کارگردانی می‌آمد و تلفن یا آدرسی از کسی چون من می‌خواست به جای این که امانتدار ما باشند، می‌گفتند که چرا دنبال افرندنی می‌گردید؟ چرا آقای فلانی که این‌جا هست را بر نمی‌دارید؟ کدام خانه‌ی سینما؟! اسمش خانه‌ی سینماست! روزی به من گفتند که آقا شما مدتی است حق عضویت نداده‌اید و من هم در جوابشان گفتم که بقیه را هم از شما پس می‌گیرم؛ شما یک بار هم تلفن مرا به یک تهیه‌کننده نداده‌اید، حتی تهیه‌کننده به سراغم آمده و شماره تلفنم را به او نداده‌اید، در صورتی که خانه‌ی سینما باید جای من باشد و کارت‌م را تحویلشان دادم و بیرون آمدم.

بعضی وقت‌ها اتفاقاتی پیش می‌آید که بسیار جای تأسف دارد؛ به عنوان مثال، با من قرارداد می‌بندند ولی همین که کس دیگری می‌آید و صد هزار تومان کم‌تر می‌گیرد نقش من را به او می‌دهند. چندی پیش به یکی از کارگردانان به شوخی گفتم که: «ما هم تو کارت هستیم دیگه»، گفت: «می‌دونم باید بینم فلانی تو رو

مجموعه‌ها و نمایش‌های زیادی بازی کردم که از جمله آن‌ها می‌توان به فیلم‌هایی که مربوط به سینمای دفاع مقدس هستند اشاره کرد. همین‌طوری به کارم ادامه دادم تا این که پنج - شش سال پیش سینمای ما تبدیل به ویتترین شد؛ سینمایی که وابسته به چهره است. افراد زیادی را می‌بینم که چه به پایشان حرام شده تا توانست‌اند آن چه هستند بشوند! هنر فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی در این سینما در چه سطحی قرار دارد؟! بسیاری از فیلم‌ها را نمی‌دانم با چه انگیزه‌ی می‌سازند؟! درد بزرگ این است که سینمای ما دچار یک وضعیت مافیایی شده و آن سینمایی که فکر می‌کردیم رشد و تعالی پیدا می‌کند در همان دوران طفولیتش پیر شد. عده‌ی می‌روند پول می‌دهند و بازی می‌کنند و عده‌ی هم بدون پول یا با دستمزد بسیار پایین بازی می‌کنند، بعد همین آدم‌ها قهرمان مردم می‌شوند و کلاه سر مردم می‌گذارند؛ فقط می‌خواهند شهرت پیدا کنند. اگر هم کسی سراغی از امثال من بگیرد، فوری افرادی را که از آن‌ها پول گرفته‌اند پیشنهاد می‌کنند و بدین گونه ما هم کم‌کار می‌شویم و دیگر نمی‌دانند که من چگونه زندگی می‌کنم؛ منی که چهل سال در این کار زجر کشیده‌ام! مسئولان باید به این وضعیت رسیدگی کنند.

پیشنهاد و یا راهکار شما برای رسیدن به سینمایی عالی و متعالی با آثاری قابل توجه چیست؟

باید روی آن کنترل صورت پذیرد. منظور من این است که به هر فیلم یا فیلمنامه‌ی پروانه‌ی ساخت ندهند. سینمای ما باید ریشه در ملیت ما داشته باشد. به گذشته هم نباید برگردیم، بلکه باید به آینده نظر داشته باشیم، همان‌طور که همه‌ی دنیا دارند در سینمای جنگی‌مان هم باید تک‌بعدی بودن را کنار بگذاریم. این که مثلاً شاهنامه هم‌چنان برای ما ارزش دارد به خاطر آن است که فردوسی هر کسی را که در مقابل قهرمانش رستم قرار داده، ضعیف جلوه نداده است، یعنی او را هم بزرگ و قوی جلوه داده است. پس ما هم باید تابع فردوسی باشیم.

ولی این تک‌بعدی بودن بر سینمای دهه‌ی ۶۰ و تا حدودی دهه‌ی ۷۰ ما حاکم بود که شما هم در تعدادی از فیلم‌های مطرح آن سال‌ها بازی کرده‌اید؛ از جمله در فیلم *کانی مانگا* به کارگردانی سیف‌الله داد.

من هیچ‌وقت بدون تحقیق کار نکرده‌ام. وقتی هم که برای بازی در فیلم *کانی مانگا* دعوت شدم سعی کردم که با کردها رابطه برقرار کنم تا با سیستم فکری، رفتاری و عادت‌های آن‌ها آشنا شوم، ولی امروز دیگر وضعیت به این صورت نیست و هر نقشی را بدون این که بپرسم چیست بازی می‌کنم؛ فقط می‌پرسم که چه قدر پول به من می‌دهید، این قدر دوغ و دوشاب را به یک شکل دیده‌ام که تفاوتی میانشان قابل نیست. در واقع همه برای پول کار می‌کنند و بازیگری شغل شده و دیگر هنر معنا و مفهومی ندارد. واقعاً از بین رفته‌ایم مگر این که دستی بیاید و سینما را از این وضعیت نجات دهد. باید دست افراد سودجو که سینما برایشان محل